





نجات یک جنتلمن

مترجم: mohi

میتونین رمان رو از سایت مای انیمه دریافت کنید – ضمناً تحت هیچ شرایطی در هیچ

برنامه ای این رمان رو کپی یا پخش نکنید!

با تشکر

سایت myanim.es.ir





فصل 1:

وقتی که مرد که نباشی اون موقع . فقط میتونی برای زنهای شوهر دار استفاده شی
(1)

در اواسط زمستان بسیار سرد ماه دوازدهم ، دانه های برف از آسمان سرازیر شدند . یک ویلای تابستانی در حفره کوههای درخشان پوشیده از برف وجود داشت که توسط یک خانواده ثروتمند استفاده می شد . ویلایی که باید در زمستان خالی از سکنه می شد با سایه های مردم پر شده بود . خاله لی دستش رو در آستین لباس های نخی اش فرو کرد ، گردنش را از سرما جمع کرد و به آشپزخانه رفت

"بیا و بعد این همه بیکاری ول گشتن ، یکم کار انجام بده . ارباب آب نیاز داره آماده اش کن"

شخصی با موهای نامرتب و صورت کثیف بالای دسته هیزم نشسته بود . چشمای بی روحی داشت ، موهای او به طور ناموزونی به دو دسته تبدیل شده و نی های برنج به طور نامنظمی تو موهاش قرار گرفته بود . صورتش از آفتاب برنزه شده بود و مثل شکارچی های منطقه دو خط قرمز رنگ مثل زخم روی صورتش بود . موهای نامرتب ، صورت کثیف و خط قرمز زخم ، تشخیص شکل ظاهری واقعیش غیر ممکن می کرد





نجات یک جنتلمن

بدون گفتن کلمه ای از هیزم ها به پایین پرید و دو دیگ بزرگ بیرون آورد . سپس ، بشکه هایی را که بیش از دو و نیم انسان قد داشتن کاملاً پر کرد. یه چوب بلند رو از بین دوتا دسته رد کرد و روی شانه اش گذاشت و حرکت کرد . از حیاط برفی عبور کرد و راهرو را به سمت ضلع شرقی دنبال کرد.

گرچه لاغر بود اما سریع و ثابت قدم برمیداشت. به نظر می رسید سنگینی دو سطل آب برایش هیچ وزنی نیست. خدمتکار جوان زیبا و خوش تیپی از اتاق ضلع شرقی بیرون آمد و سرش رو برایش تگون داد : " جوان ، داخل شو ". دختر خدمتکار به آرامی داخل اتاق می رفت ، تیرک روی شانه اش رو پایین آورد و یک بشکه آب رو به داخل میبرد پسر خدمتکار در حالی که با ناراحتی زبانش رو تو دهنش برگردوند گفت : " این دختر قدرت زیادی داره ، اما متأسفانه احمق ". ضلع شرقی به اتاق اصلی متصل بود و اون اتاق محل استحمام ارباب بود.

در وسط اتاق ، یک سطل حمام ، صابون ، حوله ، صفحه و خیلی وسایل دیگه وجود داشت. مارپیچ از دود از منطقه حمام بلند می شد، همه چیز در اتاق عالی محسوب میشد و جوان سطل رو پایین آورد ، یک جفت چشم واضح و روشن زیر انبوهی از بهم ریختگی ها به اطراف نگاه کرد. اگه شخص دیگری در این اتاق میبود، متعجب میشد که دختر احمق در حال حاضر چقدر متفاوت . در مقایسه با آنچه معمولاً ظاهر می شد سریعتر و با وقارتر بود.





نجات یک جنتلمن

هیچ کس نمی دانست که سه ماه پیش ، ژو شیائوشیائو از قرن 21 روحش به اینجا منتقل شده بود. در عرض چند ثانیه ، **دوجوان که بیش از 10 سال احمق بود** (؟؟؟) عوض شد. همه چیز در شانزده سال گذشته به یک باره برایش معلوم و واضح شد. دو روح در یک بدن باهم ادغام شدند ، ژو شیائوشیائو خاطره هر دو نفر به یاد می آورد .

در ابتدا ، اغلب گیج می شد که شیائو شیائو یا که به بدن دوجوان منتقل شده یا دوجوان که خاطرات شیائو شیائو گرفته . سه ماه طول کشید تا عادت کند. ژو شیائو شیائو در حالی که به صدای شلاق و سرزنش که از اتاق بغلی میومد گوش میداد، آب گرم را درون وان ریخت. مخفیانه فکر می کرد با خودش فکر میکرد: مردم دوران باستان دیوانه هستند ، وقتی فرصت پیدا کنم ، باید مخفیانه این مکان ترک کنم و زندگی متفاوتی شروع می کنم.

در این لحظه ، پسر خدمتکار داخل شد و بای حوصلگی گفت: "چرا وقت تلف میکنی؟ زودتر آب و بریز. ارباب باید بعد عرق کردن حموم کنه. اگر ارباب میخوای ناراحت کنی بیخودی من درگیر نکن."

بعد به ژو شیائو شیائو دستور داد که آب سرد را برای تنظیم دما در وان بریزد. ژو شیائو قبل از اینکه طبق دستورالعمل هایش رفتار کند ، نگاهی رو پایین انداخت و دوباره خودش به حماقت زد. همینطوری که خودش مشغول کرد در اتاق اصلی باز





نجات یک جنتلمن

شد. یک مرد قد بلند و تنومند که بالاتنه بدنش در معرض دید بود ، همینطور که داشت وارد اتاق میشد ، مردی رو که زخم های زیاد رو بدنش بود روی زمین داشت با خودش میکشید.

شخصی که وارد شد ، لین بینگرن عمارت لین بود. اون مردی رو که پر از زخم های شلاق بود پرت کرد بعد موهایش گرفت اینجوری مرد مجبور شد سرش بلند کنه حتی با اینکه در وضع تاسف باری بود ، هر کسی هنوز میتونست گونه های یشم مانند و ابروهای زیباش به وضوح ببینه.

ژو شیائو شیائو به تظاهر کردنش ادامه داد و به آرامی از اتاق خارج شد. به محض بستن در ، او از گوشه چشماش دید که لین بینگرن سر مرد را با زور به داخل وان هل می داد.

او سرزنشش کرد: "اگر هنوز هم موافقت نکنی ، منو برای اینکه به برادر دومم تحویل میدم تا درست کنه سرزنش نکن. ظاهره کاملاً با سلیقه اش میخوره . اون زمان ، فرقی نمی کنه که از آسمانها یا زمین کمک بخوای، هیچ کس نمی تونه بهت کمکی کنه. دیگه مرد هم نیستی اون موقع . فقط میتونی برای زنای شوهر دار استفاده شی پس اون زمان پشیمون نشی ها! «

ژو شیائو شیائو در بست و سرش را پایین انداخت به آشپزخانه رفت . روی توده هیزم دراز کشید و در قلبش داشت بد و بیراه میگفت: /این دوتا برادر واقعاً منحرفن! حیف این





پسر خوش تیپ و زیبا که دست این دو نفر افتاده . احتمالا خیلی هم از عمرش چیزی نمونده. خانواده لین یک خانواده بزرگ و با نفوذ هستند و خیلی هاشون آدمای دارای مناصب رسمی و با نفوذ ان.از بین اونا ارباب این خونه لین یوانمائو . فارغ التحصیل مدرسه هنر های رزمی و معلم ولیعهد بوده. مقدار زیادی قدرت در دربار سلطنتی داره. اقامتگاه واقع در بالای این کوه در شهر لیتونگ محل اقامت رسمی خانواده لین بود ، اما الان هدف خاصی دارن.

ادامه دارد.....

